

چکیده

ایراد و اشکالی که همواره متوجه فراگیران دانش نحو است، این است که چرا با وجود حجم زیاد قواعد فراگرفته شده در حوزه نحو، این افراد توانایی برقراری ارتباط با متون عربی را ندارند و در فهم و درک معنای آنها با مشکل جدی مواجه هستند.

سال‌های متعددی است که شاهد اعتراض گسترده اساتید علوم مختلف به اساتید علوم ادبی بوده، و در عمده جلسات هم‌اندیشی اساتید، سخن از ناکارآمدی متون ادبیات، شیوه تدریس، و اساتید دانش ادبیات در یاری‌رسانی به فراگیران در درک و فهم متون عربی است، و لیکن هیچ‌گاه این مساله مورد کنکاش واقع نشده است که اساساً در درک متون عربی چه عواملی تاثیر گذار هستند، و سهم هر یک در این رابطه، به چه میزان است. آیا باید تمام بار این مسئولیت را بدوش دانش نحو و اساتید آن بیندازیم و یا اینکه عوامل دیگری نیز در این رابطه تاثیر گذارند که ما از آنها غفلت کرده ایم.

اساساً باید معلوم شود که وظیفه دانش نحو چیست، و آیا وظیفه دانش نحو و فلسفه پیدایش آن حفظ لسان فراگیر از اشتباه بوده است که بتواند صحیح حرف بزند و یا عامل پیدایش چنین دانشی حفظ لسان عربی بوده است، و یا اینکه هدف از آموزش آن چیز دیگری است؟

در این رابطه به تعبیر عنوان شده در «فایده علم نحو» توجه کنید:

برخی وظیفه و فایده دانش نحو را اینگونه بیان کرده اند: «فائدته حفظ اللسان عن الخطأ فی المقال^۱: فایده این علم، حفظ زبان از اشتباه در گفتار است.»

عده ای دیگر در فایده آن گفته اند: «الغرض منه صيانة اللسان عن الخطاء اللفظی فی کلام العرب^۲: هدف از علم نحو، محفوظ نگاه داشتن زبان از اشتباه در تکلم به زبان عربی است.»

^۱. جامع المقدمات، ج ۱، ص صمدیه
^۲. هدایه

برخی دیگر همچون استاد جلال الدین همایی می فرمایند: نحو عربی برای دو منظور تدوین شد، یکی حفظ زبان از تصرف اقوام و ملل غیر عرب و دیگر سهولت تعلیم و تعلم».

برخی دیگر در بیان فایده آن علم گفته اند: القدرة على صوغ الجملة العربية الصحيحة لفظاً و کتباً و الاحتراز عن الخطأ فيها، و القدرة على فهمها الصحيح: فایده علم نحو، توانایی بر ساخت جملات صحیح بگونه نوشتاری و گفتاری، و نیز قدرت بر فهم و درک درست جملات».

بنابر این از مجموع آنچه که در فایده علم نحو بیان شده است استفاده می شود که امور زیر از فواید آشنایی با علم نحو محسوب می شود:

✓ حفظ زبان عربی و جلوگیری از ورود اشتباه به آن؛

✓ تسهیل در تعلیم و تعلم زبان فصیح عربی؛

✓ توانایی بر تکلم صحیح؛

✓ توانایی بر کتابت صحیح؛

✓ قدرت بر فهم و درک صحیح معنای جملات؛

شکی نیست که انتظار اولیه از دانش نحو حفظ زبان عربی بوده است و اینکه با تدوین دستور زبان عربی مانع از انحراف در آن زبان شویم. و در این صورت انتظار اولیه ما از دانش نحو حفظ لسان فراگیر از اشتباه نبوده است بلکه با تدوین قوانین مانع از وقوع اشتباه در زبان عربی می شویم.

و لیکن برخی مسئولیت دیگری را بر دوش دانش نحو نهاده اند و آن کمک به تسهیل امر تعلیم و تعلم است، یعنی آگاهی از علم نحو به آسان سازی یاددهی و یا یادگیری زبان عربی کمک می کند.

این مساله قابل قبول است و بطور قطع آگاهی از نحو به ما در امر یاددهی و یادگیری زبان عربی کمک می کند.

لیکن در ادامه اندیشمندان حوزه نحو، انتظار خود را از دانش نحو بالا بردند و توقع داشتند که با آموزش آن، شخص بتواند به عربی تکلم کند و یا به عربی نگارش کند.

حقیقت این است که انتظار گفتگو و مکالمه از فراگیران علم نحو و نیز توقع توانمندی آنان در نگارش به زبان عربی، انتظاری نابجاست، و بهترین شاهد آن این است که بسیاری از اساتید برجسته این دانش قدرت بر تکلم و یا نگارش به زبان عربی را ندارند.

بله اگر مراد آنان این بوده است که فرد بتواند متن عربی را بگونه صحیح اعراب گذاری کرده و آن را بگونه درست نگارش کند، انتظاری بجاست و کسی که سال ها در این مسیر قدم برداشته است باید بتواند بسیاری از متون را به شکل صحیح و مطابق قواعد نحو اعراب گذاری نماید.

و در نهایت برخی انتظار خود را از آموزش علم نحو بیشتر کرده و از فراگیران متوقع هستند که بتواند جملات عربی را به خوبی درک کند و با متون عربی ارتباط برقرار کنند.

به نظر می رسد انتظار بزرگی چون قدرت بر درک و فهم متون نیز انتظاری نادرست است؛ چرا که درک و فهم متون و ارتباط با متون عربی دارای دو سطح است، که این خواسته در یک سطح تحقق پذیر است و لیکن در سطح دیگر آن امکان پذیر نیست.

سطح اول: سطح ساده و ارتباط حداقلی با متن

این سطح از درک و فهم متون عربی قابل دسترس است، و فراگیران دانش نحو تا حدود زیادی قادر بر تحلیل ادبی و اعرابی متن، و نیز درک اجمالی معنای آن هستند. این میزان، انتظار و توقع از دانش نحو بجاست و بسیاری از فراگیران دانش نحو از این توان و قدرت برخوردارند. و باید علل ناکار آمدی آن تعداد از فراگیران را در درک و فهم ابتدایی متون، در جای خود مورد بررسی قرار داد.

سطح دوم: سطح عالی و ارتباط حداکثری با متن

سطح دوم انتظار از دانش نحو ارتباط حداکثری با متن است، یعنی فرد بتواند متون تخصصی در حوزه های فقه، اصول، تفسیر، کلام، فلسفه و... را درک کند، و معنایی آنها را دریافت کند. مطالبه این سطح از انتظار از فراگیران دانش نحو، انتظاری نادرست است؛ زیرا برای درک متون تخصصی علاوه بر اینکه این مقدار از آموزش نحو مؤثر و کارساز نیست، نیازمند عوامل دیگری هستیم که با توانمند شدن در

همه آن عوامل به این خواسته می‌رسیم، و نباید از دانش نحو انتظار داشت که به تنهایی همه بار مسئولیت درک و فهم متن را بدوش کشد.

در این نوشتار تلاش شده است تا عوامل اثرگذار بر درک و فهم متون عربی را شناسایی، و بیان داریم که تمام بار این مسئولیت بر دوش دانش نحو و اساتید آن نیست و باید برای جبران کاستی‌های این مساله به سایر عوامل نیز توجه و پرداخته شود.

مقدمه

زبان عربی یکی از زبان‌های غنی و پرجاذبه که علاوه بر تاریخ طولانی، از گستردگی شایان توجهی نیز برخوردار است. این زبان به عنوان زبان کتاب جاودان الهی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان بزرگوار علیهم السلام و بهترین راه برای گام نهادن به دنیای دلپذیر میراث پر بهای اسلامی است؛ چرا که بسیاری از آثار علمی فاخر دانشمندان به زبان عربی نگارش شده است.

بدون شک بهره‌وری از این متون، و درک بهتر آیات الهی و متون اسلامی نیازمند فراگیری و مهارت در حوزه‌های متعددی است، که از جمله آنها می‌توان به دانش نحو اشاره کرد.

ضمن پذیرش این مساله که علم نحو نقش مهمی در برقراری انس و ارتباط با متون عربی دارد، و لیکن نباید اینگونه برداشت شود که فراگیری دانش نحو، یگانه عامل تاثیرگذار در درک و فهم متون عربی است، و انتظارات همگان را از این علم به اندازه‌ای بالا ببریم که از آن انتظار معجزه در درک و فهم متون عربی تخصصی را داشته باشیم.

به همین منظور باید عوامل تاثیرگذار بر درک و فهم متون عربی مورد بررسی قرار گیرد تا سهم هر یک از این عوامل تبیین و انتظار ما از دانش نحو به واقعیت نزدیک شود؛ بر همین اساس در صدیم تا به بررسی عوامل و علوم تاثیرگذار در فهم و درک متون عربی بپردازیم.

در ابتدا به نقش و تاثیر علم نحو اشاره می‌شود، سپس به اثرگذاری سایر علوم و عوامل می‌پردازیم.

۱- دانش نحو

از جمله علمی که به ما در درک و فهم متون عربی یاری می‌رساند، دانش نحو است؛ چرا که با فراگیری مسائل چهارگانه: «قواعد نحوی، اعراب کلمات و آگاهی از نقش و جایگاه کلمات، و توجه به ویژه گی های استعمال و کاربرد کلمات، و نیز تعیین و تشخیص نوع لفظ»، دستیابی به معنای متون عربی و درک فهم آنها در هر دو سطح ابتدایی و عالی، آسان تر و دقیق تر می‌شود، جهت تبیین این مساله به نقش و تاثیر مسائل چهار گانه اشاره می‌شود:

الف) آگاهی از قواعد نحوی

از جمله عوامل تاثیر گذار بر درک صحیح متون عربی، می‌توان به آشنایی و آگاهی به قواعد نحوی اشاره کرد. در بسیاری از متون عربی ما می‌توانیم با آگاهی از قواعد نحوی با متون عربی ارتباط برقرار کرده و به درک و فهم دقیق تری از آنها دست یابیم.

به نمونه هایی از نقش آگاهی از قواعد نحوی در دریافت بهتر و درک صحیح تر از متون عربی توجه کنید:

■ قرار گرفتن جمله فعلیه یا اسمیه پس از «لولا و لوما»

در صورتی که پس از ادات «لولا» و «لوما» جمله اسمیه قرار گیرد نشان دهنده این امر است که دلالت بر معنای امتناع می‌کند؛ مانند: (لولا أنتم لکنّا مؤمنین: اگر اغوای شما نبود ما البته ایمان می‌آوردیم!) (سوره سبأ: ۳۴، آیه ۳۱)، و اگر پس از آنها جمله فعلیه باشد نشان دهنده معنای تحضیض است؛ مانند: (لولا نزل علینا الملائکة: و آنان که امید لقای ما را ندارند (و به قیامت معتقد نیستند) گویند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند؟) (سوره فرقان: ۲۵، آیه ۲۱)

■ **إِنْ زَيْدٌ لِقَائِمٌ**: حتما زید ایستاده است.

بدون تردید این سؤال به ذهن می‌رسد که چرا لفظ (ما) را در جمله، نافییه قرار ندادیم و جمله را بدین

صورت معنی نمی‌کنیم که «زید قائم نیست».

پاسخ مسئله روشن است؛ زیرا در علم نحو گفته شده است که هر گاه حروف مشبّه بالفعل مخفف شوند و مهمل از عمل باشند باید بعد از آن یک لام قرار دهیم؛ تا نشان دهد که آن «ما»، نافیّه نیست. بنا بر این وجود لام به ما کمک کرد تا (این) را حرف تأکید بدانیم و جمله را به صورت مؤکد معنی کنیم.

نه منفی.

■ و إن كانوا من قبل لفي ضلالٍ مبين

در آیه (و إن كانوا من قبل لفي ضلالٍ مبين) (سوره آل عمران: ۳، آیه ۱۶۴) حرف مشبّه بالفعل «إن» مخفف گشته و از عمل باز مانده است و آمدن لام فارقه پس از آن، قرینه بر این است که «إن»، نافیّه نیست، منتهی برخی چون زمخشری توهم می کنند که «إن» عامل است، و اسم آن یک ضمیر شأن مقرر است؛ لذا از کلام تأکید را استفاده می کنند^۳ و حال آنکه در علم نحو گفته شده است در صورتی که پس از «إن» مخففه، فعل قرار گیرد قرینه بر این امر است که عمل نمی کند و در کلام تأکیدی وجود ندارد.

■ لئن بسطت إلیّ لتقتلنی ما أنا بباسط یدیّ لأقتلک إتیّ أخاف الله ربّ العالمین

زمخشری در باره آیه (لئن بسطت إلیّ لتقتلنی) (سوره مائده: ۵، آیه ۲۸) می فرماید: عبارت «ما أنا بباسط...» جواب شرط است و لکن ابوحیان می فرماید: جواب برای قسم محذوف است؛ زیرا قواعد نحوی اجازه نمی دهد که جواب برای شرط باشد؛ چرا که هر گاه قسم و شرط جمع شوند، جواب به مقدم از آنها تعلق می گیرد، و نتیجه این اختلاف در معنای آیه این است که بنا بر نظر زمخشری، اگر قاییل قصد قتل هاییل را داشته باشد برای هاییل هیچ گونه قصد و نیتی در قتل قاییل وجود ندارد، بنا بر این عدم قصد و نیت هاییل مشروط به قصد قتل از سوی قاییل است و لیکن اگر او قصد قتل او را نداشته باشد، شاید هاییل قصد قتل او را بنماید. و لیکن بنا بر نظر ابوحیان معنای آیه این است که

هابیل قصد قتل قابیل را ندارد خواه او چنین نیتی داشته باشد یا نه. (محمود حسن الجاسم، ۱۴۲۸ق،

ص ۱۴۵ و ۱۴۶)

■ إِنْكُمْ و ما تعبدون من دون الله حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَاوردون

کراچکی در ذیل آیه (إِنْكُمْ و ما تعبدون من دون الله حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَاوردون) (سوره مؤمنون: ۲۳، آیه ۹۸) می فرماید: روزی جمعی به حضور رسول اکرم رسیدند و سؤال نمودند که: آیا تو فرستاده خدا هستی؟ فرمود: ببله. پرسیدند: این قرآنی که آورده ای، از طرف خداوند است؟ فرمود: ببله. عرضه داشتند: پس به ما از این آیه خبر بده که آیا کسانی هم که مسیح علیه السلام را پرستیده اند، با او در آتش وارد می شوند؟

حضرت در پاسخ فرمود: خداوند قرآن را بر من به زبان عربی نازل کرده است و آنچه در لغت عرب متعارف است، این است که لفظ «ما» را برای غیر ذوی العقول، و «من» را برای ذوی العقول و «الذی» را برای هر دو استعمال می کنند، و در اینجا خداوند فرموده است: (إِنْكُمْ و ما تعبدون)، بنابراین این مراد بت هایی است که می پرستیدند و صاحب عقل نبوده اند؛ لذا شامل حضرت عیسی که دارای عقل است نمی شود. اما اگر خداوند می فرمود: (إِنْكُمْ و من تعبدون) در این صورت شامل حضرت عیسی نیز می شد. (کراچکی، کنز الفوائد، ص ۲۸۶)

ب) شناخت اعراب کلمات و تعیین جایگاه آنها

از جمله عوامل تاثیرگذار بر فهم و درک متون عربی، اطلاع و آگاهی از اعراب کلمات است. ابن فارس در باره اعراب می گوید: «فأما الإعراب فبه تميز المعاني و يوقف على أغراض المتكلمين و ذلك أن قائلًا لو قال: ما أحسن زيد غير معرب أو ضرب عمرو زيد غير معرب لم يوقف على مراده فإذا قال: ما أحسن زيداً، أبان بالإعراب عن المعنى الذي أَرَادَ: به واسطه اعراب معانی روشن، و اغراض گویندگان معلوم می شود؛ زیرا اگر گوینده ای جملات «ما أحسن زيد» و «ضرب عمرو زيد» را بدون اعراب بکار برد به مقصود او نمی رسیم و لیکن اگر اعراب را ظاهر کند مقصود او روشن می گردد». (فرزانه، سید بابک، بررسی متون تخصصی از جهت فن اعراب و ترجمه، ص ۱۲)

شیخ عبد القاهر جرجانی می نویسد:

«إِنَّ الْأَلْفَاظَ مَغْلَقَةً عَلَى مَعَانِيهَا حَتَّى يَكُونَ الْإِعْرَابُ هُوَ الَّذِي يَفْتَحُهَا وَ إِنَّ الْأَغْرَاضَ كَامِنَةً فِيهَا حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُسْتَخْرَجُ لَهَا: به درستی که معانی الفاظ مبهم است تا زمانی که اعراب راه آن را بگشاید و

همانا اغراض در الفاظ پنهان هستند تا وقتی که اعراب آن را ظاهر سازد». (جرجانی، عبدالقاهر، دلائل الاعجاز، ص ۲۸)

سیوطی نیز در الاتقان (النوع الحادی و الاربعون)، بر ضرورت فن اعراب از سوی مفسران تأکید می‌ورزد و معتقد است که شناخت معنا از طریق آشنایی با اعراب امان می‌یابد، و فایده شناخت اعراب، شناخت معناست؛ زیرا اعراب، معانی را از هم جدا کرده و ما را متوجه اهداف گویندگان می‌کند. (سیوطی، جلال الدین، الاتقان، ج ۲، ص ۳۰۹)

عکبری می‌گوید: در راه شناخت قرآن اولین قدم یادگیری الفاظ و روخوانی آن و سپس فهم معنای آن است و بهترین راه برای شناخت معنی، همانا شناخت اعراب آن است (عکبری، ابوالبقاء عبدالله بن حسین، املاء ما من به الرحمن، ج ۱، ص ۳)

بنابر این ملاحظه می‌شود که وظیفه و نقش اعراب، بیان ارزش‌های معنایی است و به وسیله آن معانی کلمات از یکدیگر باز شناخته می‌شود.

البته به رغم تأکید مفسران بر نقش و تأثیر اعراب در فهم و تفسیر قرآن، برخی چون ابن هشام^۴ و به دنبال او زرکشی و برخی دیگر با ذکر شواهدی متعدد اعراب را فرع بر فهم معنا دانسته و معتقدند مُعرب ابتدا باید معنا و فهم صحیحی از آیات به دست آورد. سپس بر طبق معنا اعراب آیه را بیان کند و برخی پا را از این فراتر نهاده‌اند و معتقدند اعراب هیچ‌گونه ارزش معنایی ندارد بلکه تنها زینتی لغوی است که با موسیقی کلام پیوند خورده و سبب تخفیف و سهولت می‌گردد. ابو علی محمد بن مستنیر معروف به قطرب از این گروه است. وی می‌گوید: حرکت‌های پایان کلمات برای وصل و گریز از التقای ساکنین است.^۵

زبان‌شناس معاصر عرب ابراهیم آنس نیز اصالت اعراب و دلالت آن را بر معنا ردّ می‌کند (آنس، ابراهیم، من أسرار اللغة، ص ۱۹۸)

شاید به نظر برسد که میان این دو دیدگاه ناسازگاری وجود دارد، اما به نظر می‌رسد میان این دو دیدگاه ناسازگاری نیست؛ زیرا هر یک از این دو دیدگاه به نحو جزئی و نه کلی صحیح است؛ یعنی در حالی که موارد فراوانی یافت می‌شود که اعراب، مبتنی بر دریافت معنا و فرع آن است و این به

۴. در باب پنجم معنی ابن هشام، معنی اللیب، ج ۱، ص ۵.

۵.

سبب ویژگی زبان عربی به ویژه زبان قرآن و نظم دقیق و حساب شده آن است که در بسیاری موارد به آیات، قابلیت وجوه نحوی و اعرابی گوناگون می‌دهد و مطابق با هر معنایی، ترکیب و تحلیل متناسب برداشت می‌شود، ولیکن از سویی در موارد بی‌شماری نیز مسأله بر عکس است و فهم صحیح کلام بر نوع اعراب آن مبتنی است، که به نمونه‌هایی در ذیل اشاره می‌کنیم:

■ لا تأکل سمکا و تشرب لبنا

در صورتی که «تشرّب» را به جزم قرائت کرده و آن را عطف بر «تأکل» کنیم، معنای جمله این است که: نه شیر بنوش و نه ماهی بخور. یعنی از هر دو عمل نهی می‌کند.

و در صورتی که «تشرّب» را به نصب قرائت کنیم، نهی از جمع میان آن دو می‌کند، و معنای جمله این است که: همراه با شیر، ماهی نخور.

و اما در صورتی که «تشرّب» را به رفع قرائت کنیم، جمله مستأنفه است، و گوینده در مقام نهی از خوردن ماهی و بیان اباحه شرب شیر است؛ بنابراین این معنای جمله این است که: ماهی را نخور و می‌توانی شیر بنوشی.^۶

■ لیسوا سواً من أهل الكتاب أمة قائمة

ابوالبقاء در کتاب «املاء ما من به الرحمن» در ترکیب آیه (لیسوا سواً من أهل الكتاب أمة قائمة) (سوره آل عمران: ۳، آیه ۱۱۳) می‌فرماید: جمله «من أهل الكتاب أمة قائمة» مستأنفه و «أمة» مبتدا، و «قائمة» صفت آن و «من أهل الكتاب» خبر آن می‌باشد، منتهی می‌فرماید: برخی «أمة» را اسم «لیس» می‌دانند و حرف واو در «لیسوا» را حرف جمع می‌شمارند نه ضمیر فاعلی، مانند واو در «أکلونی البراغیث» و در این صورت کلمه «سواً» خبر «لیس» می‌شود.

با توجه به این دو ترکیب، ما به دو ترجمه متفاوت می‌رسیم:

الف) اگر عامل رفع «أمة» را فعل «لیسوا» بدانیم، معنی چنین خواهد شد: «گروهی از اهل کتاب که بر می‌خیزند و آیات خداوند را تلاوت می‌کنند، یکسان نیستند».

ب) اگر عامل رفع «أمة» را ابتدائیت بدانیم، معنای آیه چنین خواهد شد: «[همه اهل کتاب] یکسان نیستند، از ایشان گروهی قائم‌اند و آیات خداوند را تلاوت می‌کنند».

■ إِنَّه لقرآنٌ کریمٌ * فی کتابٍ مکنونٍ * لایمسّه إلا المطهرون

^۶. مغنی اللیب، باب چهارم عطف.

در آیه (إِنَّه لَقْرآنٌ كَرِيمٌ * فِی كِتَابٍ مَكْنُونٍ * لَا یْمَسُّهٗ إِلَّا الْمَطْهَرُونَ) (سوره واقعه: ۵۶، آیات ۷۷-۸۰) در صورتی که «لایمسه» صفت برای لفظ «قرآن» باشد (طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج ۱۹، ص ۱۳۷) ضمیر مفعولی به آن رجوع می کند و معنای آن این است که بدون طهارت نمی توان به آن دست زد (شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۵۱۰؛ ملا صدرا، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱۰، ص ۱۰۹) و در این صورت نفی به معنای نهی است، و آلا کذب لازم می آید (تفسیر شاهی، ج ۱، ص ۵۸)؛ زیرا شخص غیر مطهر نیز قرآن را مس می کند.

و لیکن اگر «لایمسه» صفت برای «کتاب مکنون» باشد، و ضمیر در آن به «کتاب» رجوع کند در این صورت مراد از آیه تماس با اعضا نیست، بلکه مراد این است که درک قرآن نیازمند طهارت از معاصی است.

ج) توجه به ویژه گی های کاربرد کلمات

نحوه کاربرد کلمات نیز در درک و فهم معنای یک جمله، نقش مؤثری دارد، که به برخی از موارد اشاره می شود:

■ تنوین و عدم تنوین

در صورتی که کلمه (مع) با تنوین باشد منصوب و حال معنی می شود و اگر به صورت مضاف استعمال شود به یکی از سه معنای «زمان اجتماع»، «مکان اجتماع»، «عند» می باشد.^۷

■ تقدیم یا تاخیر

ابن خباز در باره دو جمله «زیدٌ أخوک» و «أخوک زیدٌ» فرموده اند: دو تفاوت معنایی در آنها وجود دارد نخست این که: جمله اول در مقام بیان قرابت و خویشاوندی است و جمله دوم در مقام معرفی اسم اوست و تفاوت دیگر این است که در جمله «زیدٌ أخوک» احتمال داده می شود که برای آن شخص جز «زید» برادر دیگری باشد و لیکن در جمله دوم وجود برادر دیگر نفی می شود. (سیوطی، جلال الدین، الأشباه و النظائر، ج ۲، ص ۲۶۸)

د) تعیین و تشخیص نوع لفظ

از جمله عوامل تاثیر گذار بر معنای جمله تشخیص نوع لفظ و کلمه است، برای روشن شدن این مساله به نمونه های زیر توجه کنید:

■ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفَسْقٌ

در باره او «وإنه» در آیه (لا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه و إنه لفسق) (سوره انعام: ۶، آیه ۱۲۱) دو احتمال داده شده است، احتمال نخست اینکه او مستانفه باشد و احتمال دیگر اینکه حالیه باشد. در صورت اول اگر بطور عمد نام خداوند را هنگام ذبح حیوان نبرند، خوردن آن جایز نیست و لکن در صورت دوم معنای آیه این است که اگر نام خداوند را نبرند و از سویی مرتکب فسق شوند یعنی نام غیر خدا برده شود خوردن آن جایز نیست و الا اگر نام هیچ کس هنگام ذبح آورده نشود، خوردن گوشت حیوان مانعی ندارد.

■ إن كنتم مرضى أو على سفر أو جاء أحد منكم من الغائط أو لامستم النساء فلم تجدوا ماءً فتيّموا صعيداً طيباً فامسحوا بوجوهكم و أيديكم منه

گاهی تعیین معنای یک حرف در استنباط حکم شرعی تاثیر گذار است، در آیه (إن كنتم مرضى أو على سفر أو جاء أحد منكم من الغائط أو لامستم النساء فلم تجدوا ماءً فتيّموا صعيداً طيباً فامسحوا بوجوهكم و أيديكم منه) (سوره مائده: ۵، آیه ۶) اگر ما لفظ «من» را تبعیضیه قرار دهیم، روشن می کند که در تیمم باید مقداری از خاک هر چند به صورت غبار، در دست بماند و با آن صورت و دست ها را مسح کند، از این رو بعضی چون شافعی گفته اند به سنگی که غبار و خاک ندارد، نمی توان تیمم کرد. **رک: منهج الصادقین، ج ۳، ص ۱۹۶ و التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۹۰ و ج ۴، ص ۳۱۴** البته بعضی «من» را ابتدائی گرفته اند (المیزان، ج ۵، ص ۲۲۹ و زبدة البیان، ج ۲، ص ۲۲۷) که معنایش این است که مسح باید از «صعيد» شروع شود. و در این صورت لازم نیست مقداری از خاک هر چند به صورت غبار در دست باقی باشد.

■ قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و لا باليوم الآخر و لا يحرمون ما حرم الله و رسوله ولا يدينون دين الحق من الذين اتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون

در آیه (قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله و لا باليوم الآخر و لا يحرمون ما حرم الله و رسوله ولا يدينون دين الحق من الذين اتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون) (سوره توبه: ۹، آیه ۲۹) لفظ «من» اگر حمل بر معنای «تبيين» شود لازم می آید امر به «قتال» با جمیع اهل کتاب باشد چنانچه بعضی فقهاء اهل تسنن گفته اند، ولی اگر حمل بر تبعیض شود که **صحیح نیز همین است عده کثیری از اهل کتاب از قتل و مقاتله محفوظ می مانند. و نیز دانسته می شود کسانی که قائل به معاد نباشند داخل در حکم مقاتله هستند و لو اینکه به خداوند ایمان داشته باشند چون: (ولا باليوم الآخر)، با»** لا» نافیة زائده عطف به ما قبل شده و وجود لا نافیة دلیل بر استقلال حکم است.

۲- دانش صرف

بدون تردید دانش صرف نیز از دانش‌هایی است که به ما در درک و فهم متون عربی در هر دو سطح کمک، و در صورت توجه به امور سه‌گانه: قواعد صرفی، شناخت ریشه کلمات و نیز هیئت و ساختار آنها، درک بهتری از متون عربی خواهیم داشت. جهت تبیین این مساله به نقش و تاثیر عوامل سه‌گانه اشاره می‌شود.

الف) آگاهی از قواعد صرف

آگاهی از قواعد صرفی به ما در درک و فهم متون عربی کمک می‌کند، به عنوان نمونه در آیه: (و تعاونوا علی البرِّ و التقوی و لاتعاونوا علی الإثم و العداوان) (سوره مائده: ۵، آیه ۲). فعل اول «تعاونوا علی البرِّ» را به صورت امر معنا می‌کنیم و لیکن فعل دوم «و لاتعاونوا علی الإثم» را با وجود این که از جهت شکل ظاهری تفاوتی با فعل نخست ندارد بگونه فعل نخست معنا نمی‌کنیم؛ زیرا در علم صرف گفته شده است که «لا» نهی بر مضارع داخل شده و معنای آن را به انشاء (نهی) تبدیل می‌کند.^۸

و نیز در دانش صرف گفته شده است که صفت مشبیه بر دوام و ثبوت و اسم فاعل بر حدوث دلالت دارد، بنابراین این اینکه فخر رازی در آیه (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَّ عِیُونٍ) (سوره حجر: ۱۵، آیه ۴۵) می‌فرماید: هر کس که از یک چیز تقوی داشته باشد، متقی محسوب می‌شود و در نتیجه با ترک یک گناه، طبیعت پرهیز از گناه حاصل می‌شود، و فرد وارد بهشت می‌شود (مفاتیح الغیب، ج ۱۹، ص ۱۴۷) سخنی نادرست است؛ زیرا ایشان میان اسم فاعل و صفت مشبیه تفاوتی نگذاشته‌اند، صفت مشبیه بر ثبات و دوام دلالت دارد و تقوا باید ملکه فرد شود، و با ترک یک گناه بهشت را وعده نداده‌اند، بر همین اساس علامه طباطبایی در رد کلام فخر رازی می‌فرماید: «طبق نظر رازی، هر کس در گرداب گناه گرفتار شد و فقط از شرک دوری کرد، باید اهل بهشت باشد در حالی که چنین نیست».

(المیزان ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۱۷۲)

ب) شناخت ریشه کلمه

آگاهی از ریشه کلمه و کلمه‌شناسی از عوامل درک و فهم بهتر معنای جملات عربی است، به عنوان نمونه به لفظ «قال» توجه کنید:

^۸ مغنی اللیبیب، ص ۴۸۳.

اگر کلمه (قال) ریشه «واوی» داشته باشد، به معنای «گفت» می باشد، و لیکن اگر ریشه «یایی» داشته باشد به معنای در «بین روز خوابید»، است. (فرزانه، سید بابک، بررسی متون تخصصی از جهت فن اعراب و ترجمه، ص ۱۴۴ و ۱۴۵)

ج) آگاهی از هیئت و ساختار کلمه

از جمله عوامل تاثیرگذار بر درک و فهم متون عربی، توجه به ساختار و هیئت کلمه است، چنانچه در باره کلمه «یطهرن» در آیه (فاعتزلوا النساء فی المحیض و لاتقربوهن حتی یطهرن فإذا تطهرن فأتوهن من حیث أمرکم الله) (سوره بقره: ۲، آیه ۲۲۲). اختلاف است: بعضی از فقهاء و مفسران، معتقدند که با انقطاع خون حیض، می توان با همسر مباشرت نمود و اغتسال از خون حیض لازم نیست، گرچه این عمل کراهت دارد. از این میان جمعی مستند خود را قرائت تخفیف قرار داده اند. (طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق)، ج ۲، ص ۲۱۰؛ طبرسی، فضل بن الحسن (۱۴۰۶ق)، ج ۲، ص ۵۶۳؛ الکرکی، علی بن الحسین (۱۳۷۹)، ج ۱، ص ۳۳۳؛ النجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ق)، ج ۲، ص ۳۰۷)

در مقابل بعضی بر این اعتقادند که پس از انقطاع خون، باید اغتسال صورت پذیرد تا مباشرت حلال گردد و برخی از اینان مستند خود را قرائت تشدید قرار داده اند. (سیوطی، جلال الدین (۱۴۱۶)، ص ۴۷)

همچنین مانند لفظ «نَبَّش» که به معنای «خارج کردن» است، این واژه می تواند به صورت های گوناگونی چون: «نَبَّش، یَنْبِشُ، نَابَش، نَبَّاش» در آید تا معانی: «خارج کرد، خارج می کند، خارج کننده، بسیار خارج کننده» بدست آید.

حال اگر در روایتی هر کدام از این صورت ها بکار رفته باشد معنای روایت نیز متفاوت می گردد، بر این اساس در روایت: «حَدُّ النَّبَّاشِ حَدُّ السَّارِقِ» یعنی «حَدُّ نَبَّاش (بسیار خارج کننده) مانند حد دزد است». (حرّ عاملی، محمد بن حسن، بی تا، ج ۲۸، ص ۲۷۸)، ممکن است گفته شود، موضوع این روایت لفظ «نَبَّاش» یعنی بسیار خارج کننده است از این رو کسی که یک بار این کار را انجام داده است شامل این حکم نمی شود، در حالی که اگر موضوع روایت لفظ «نَابَش» یعنی «خارج کننده» بود چنین فردی را هم شامل می شد.

در مستدرک الوسائل آمده است:

رَأَى رَسُولُ اللَّهِ قَوْمًا لَا يَزْرَعُونَ، قَالَ: «مَا أَنْتُمْ؟» قَالُوا: نَحْنُ الْمُتَوَكِّلُونَ. قَالَ: «لَا، بَلْ أَنْتُمْ الْمُتَكَلِّمُونَ».^۱

پیامبر خدا گروهی را دید که به زراعت نمی پردازند. از آنان پرسید: «شما چه کاره هستید؟» گفتند: ما توکل پیشه گانیم. حضرت فرمود: «نه، شما سربارِ دیگرانید».

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با دو هیئت و دو کاربرد از یک ماده، یعنی «وکل»، چنین زیبا تفاوت ظریف توکل و اتکال را گوشزد کرده اند.

۳- دانش لغت

از جمله علوم تاثیرگذار بر درک و فهم متون عربی، دانش لغت است، اسحاق بن فارابی لغت شناس معروف عرب در مقدمه کتابش می گوید: قرآن کلام خداوند است که در آن صلاح بندگان در دنیا و آخرت به تفصیل بیان شده است تا مردم بدانند چه کارهایی را باید انجام دهند یا ترک کنند و راهی به شناخت و درک معانی قرآن جز با تخصص و تبحر در علم لغت عربی وجود ندارد. (فارابی، ابو ابراهیم اسحاق بن ابراهیم، دیوان الأدب، ج ۱، ص ۷۳)

از کلام ثعالبی نیز استفاده می شود که هدف وی از تالیف فقه اللغة خدمت به دین و قرآن به منظور فهم مفاهیم و احکام قرآنی و روایی است، ایشان در کتاب خود می گوید: زبان عربی بهترین لغت و زبان است و توجه به یادگیری آن، بخشی از دین به حساب می آید یادگیری علوم عربیت در راه فهم دین و کسب فضایل به مانند چشمه برای آب و چوب برای آتش است. (ثعالبی، ابو منصور عبدالملک بن محمد، فقه اللغة، ص ۵)

جلال الدین سیوطی گفته است: شکی نیست که علم لغت بخشی از دین اسلام است؛ زیرا یکی از واجبات کفایی است و به وسیله آن معانی الفاظ قرآن و حدیث شناخته می شود. (سیوطی، جلال الدین، المزهَر، ج ۲، ص ۳۰۲)

آمده است که روزی یک عرب بادیه نشین از ابن عباس کمک مالی تقاضا کرد و این شعر را خواند:

تَخَوَّفَنِي مَالِي أَخ لِي ظَالِمٌ فَلَاتَخَذَلْنِي الْيَوْمَ يَا خَيْرَ مَنْ بَقِيَ

ابن عباس خوشحال شد؛ زیرا کلمه «تخوف» را از زبان او شنید. از وی پرسید: آیا تخوف به معنای «تنقص» (کم کردن تدریجی) است؟ عرب جواب داد: آری. ابن عباس با شنیدن این پاسخ، با خوشحالی گفت: الله اکبر، معنای آیه (أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ) (سوره نحل: ۱۶، آیه ۴۷) برایم روشن شد، یعنی خداوند، خوبان آنها را کم کم می گیرد. (سیوطی، جلال الدین، المزهَر، ج ۲، ص ۳۱۱)

و نیز أبو زید انصاری در تفاوت میان اُسری و اُساری که در آیات شریفه (ما کان لنبیٍّ أن یکون له اُسری...) (سوره انفال: ۸، آیه ۶۷) (یا ایُّها النبیُّ قل لمن فی ایدیکم من الأُسری...) (سوره انفال: ۸، آیه ۷۰) و (إن یأتوکم اُساری تُفادوهم...) (سوره بقره: ۲، آیه ۸۵) به کار رفته است، گفته است: اُسری به کسانی گفته می شود که در میدان جنگ دستگیر می شوند ولی اُساری کسانی هستند که اکنون در دست ما اسیرند هر چند فعلاً جنگی در کار نیست. (سیوطی، جلال الدین، المزهر، ج ۲، ص ۲۹۱)

و نیز همه می دانیم که فعل «سمع» متعدی بدون واسطه است، و لیکن در مواردی مشاهده می کنیم که این فعل با حرف «إلی» یا «لام» استعمال شده است، در این موارد باید توجه کنیم که فعل، متضمن معنای فعل دیگری شده است، یعنی اگر با «إلی» آمده است دارای معنای «اصغاء» و اگر با «لام» آمده است دارای معنای «استجابت» است. چنانچه در آیه: (یسْمعون إلی الملائعِ العلی) (سوره صافات: ۳۷، آیه ۸) به معنای «اصغاء»، و در جمله: «سمع الله لمن حمده» به معنای «استجابت» است.^۹

و همچنین به استعمال فعل «أمن» با حرف جرّ «لام» و «باء» توجه کنید، در صورتی که با «باء» متعدی شود معنای تصدیق را در بر دارد که ضد کفر است، و اگر با حرف لام متعدی شود، متضمن معنای تسلیم و انقیاد خواهد بود (مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۰۵): مانند: (و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو أذن قل أذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین) (سوره توبه: ۹، آیه ۶۱)

و نیز مانند کلمه «النجم»، که مرزوقی گفته است: هر گاه در کلام عرب واژه (النجم) به صورت معرفه و با الف و لام به کار رود، مراد از آن ستاره ثریّا می باشد مگر اینکه مانعی در کار باشد؛ نظیر: «جئت و النجم قد تصوّب: آدمم هنگامی که ستاره ثریّا فرود آمده بود». برخلاف آیه (و النجم والشجر یسجدان)^{۱۰} که این واژه در آن به معنای گیاه بی ساقه است.^{۱۱}

و همچنین برخی در آیه (من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها و من جاء بالسيئة فلا یجزی الا مثلها و هم لا یظلمون) (سوره انعام: ۶، آیه ۱۶۰) فعل «جاء» را به معنای «عمل» دانسته اند و چنین تفسیر کرده اند که کسانی که یک کار نیک انجام دهند، ده برابر پاداش دارند (احسن الحدیث، ج ۳، ص ۳۵۰؛ اطیب البیان، ج ۵، ص ۲۵۶؛ کشف الاسرار و عدّة الأبرار، ج ۱، ص ۶۵۷) و کسانی که یک کار زشت مرتکب شوند، به اندازه همان مجازات می شوند. این معنا در صورتی صحیح است که خداوند فرموده باشد: «من عمل حسنة» در حالی که چنین نیست، بلکه از عبارت «جاء به» استفاده شده است و معنای آن این است که آن عمل را بیاورد. (مجمع البحرین، ج ۱، ص ۹۳) زیرا چه بسا شخصی عمل خوبی را انجام می

^۹ .مغنی اللیب، ص ۵۱۶.

^{۱۰} .سوره رحمن: ۵۵، آیه ۶.

^{۱۱} .سیوطی، جلال الدین، المزهر، ج ۲، ص ۹۴.

دهد، ولی به آن عالم نمی رساند و در همین دنیا آن را نابود می سازد و یا گناهی از او سر می زند و سپس با توبه آن را جبران می کند و بدون گناه، محشور می شود. بنابراین این در آیه انجام اعمال نیکو یا ناشایست اراده نشده است، بلکه آوردن آنها به سرای آخرت مراد است. (مفاتیح الغیب ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۴۴۱)

متاسفانه با تمام اهمیتی که این دانش در درک و فهم متون عربی دارد، علم لغت مورد بی مهری واقع شده است، و انس با لغات و کیفیت کاربرد آنها و تاثیرات معنایی آگاهی در این حوزه مورد غفلت واقع شده است. حال چگونه می توان انتظار داشت که فراگیر در مواجهه با متون، توان درک و فهم آنها را داشته باشد.

۴- دانش بلاغت

بدون تردید دانش بلاغت از عوامل اساسی و اصلی درک و فهم ظرافت های معنایی متن است، و مهارت در این دانش به فراگیران کمک شایان توجهی می کند و لیکن چگونه از فراگیران انتظار داریم با آموزش درس به صورت نظری و عدم کسب مهارت لازم، بتوانند متون تخصصی را درک کرده و با معانی ثانوی متون ارتباط برقرار کنند. جهت تبیین اثرگذاری این دانش بر درک و فهم متون عربی نمونه هایی تقدیم می شود.

■ یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

با توجه به اینکه اصل در کلام، عدم تاکید است، حال این سؤال مطرح است که چرا لفظ «اطیعوا» در آیه ۵۹ سوره نساء تکرار شده است. به نظر می رسد لفظ دوم در مقام بیان این نکته است که علاوه بر اطاعت فرامین الهی که از ناحیه پیامبر ابلاغ می شود، باید فرامین شخص پیامبر را همچون فرمان به اطاعت از فرماندهی اسامه بن زید پذیرفت.

■ الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوه ثم جعل من بعد قوه ضعفا

همان طور که مشاهده می کنید در آیه ۵۴ سوره روم، کلمه «ضعف» سه مرتبه تکرار شده است. گفته اند مراد از این کلمه در بار اول «نطفه» و در بار دوم «طفولیت» و در مرتبه سوم «پیری» است؛ چرا که اگر اسم نکره ای تکرار شود، و مراد از آن همان اسم اول باشد، در این صورت باید به صورت معرفه و عهد ذکری آورده شود.

۵- باور و ایمان به تاثیر دانش های ادبی در درک و فهم معانی

آشنایی با دانش صرف، نحو، و بلاغت وسیله ای است تا به کمک آن بتوان با متون عربی ارتباط بهتری برقرار کرد و درک و فهم آنها آسان تر شود، و این امر در صورتی محقق می شود که فراگیران به این مساله باور داشته باشند، و لیکن متاسفانه نگاه فراگیران به علوم ادبی اینگونه نیست؛ و هیچ گاه در طول آموزش علوم ادبی باوری نسبت به تاثیرات معنایی علوم ادبی در حوزه های دانشی فقه، اصول، تفسیر، کلام و... ایجاد نمی شود، چرا که در زمان تعیین شده برای آموزش دانش های مورد اشاره، تنها فرصتی که در اختیار استاد قرار می گیرد انتقال مفاهیم و اصطلاحات است؛ و هرگز در طول آموزش به تاثیراتی که در ذیل به مواردی از آنها اشاره می شود، پرداخته نمی شود و در نتیجه این احساس در مخاطبان پدید نیامده است، تا بتوانند با متون عربی ارتباط لازم و مؤثر برقرار کنند، بنابراین نباید از فراگیران انتظار داشت تا با یادگیری این علوم ادبی احساس نزدیکی به متون عربی کنند، و در دریافت محتوای آن متون با مشکلی مواجه نشوند. به نظر می رسد جهت رفع این مشکل باید دو اقدام جدی صورت پذیرد ابتدا زمان بیشتری به آموزش اختصاص داده شود و دیگر اینکه متون با این هدف نگارش شود و نمونه های تاثیرگذار در معنای متن از منابع فقهی، تفسیری و... استخراج و در حین آموزش به فراگیران منتقل شود.

۶- داشتن اطلاعات عمومی و آگاهی های خاص از دانش مورد نظر

از جمله اموری که در دستیابی به معنای جملات ما را یاری می کند، دانسته های قبلی یا همان پیش فرض های ذهنی است. هر چه اطلاعات عمومی انسان نسبت به متن عربی دانش مورد نظر بیشتر باشد، درک و فهم آن متن آسان تر خواهد بود. بر این اساس وقتی افراد با نحوه استنباط احکام آشنا نشده اند نباید انتظار داشت کتاب فقه استدلالی نگارش شده به زبان عربی را بخوبی دریافت کنند، چنانچه اطلاعات تفسیری ما نیز وقتی اندک است نباید توقع داشت که فراگیران متون تفسیری عربی همچون المیزان را به راحتی درک کنند.

برای تبیین نقش آگاهی های عمومی در درک متون عربی، نمونه هایی را تقدیم شما عزیزان می کنیم.

■ الذین یظنون أنّهم ملاقوا ربّهم

این انباری می گوید: مراد از ظنّ، در آیه (الذین یظنون أنّهم ملاقوا ربّهم یقین است) (سوره بقره: ۲، آیه ۴۶)، یقین است، یعنی: کسانی که به ملاقات خداوند در قیامت یقین دارند؛ زیرا آیه در مقام مدح است، و خداوند افرادی را برای داشتن شک در قیامت تمجید نمی کند، ولی این واژه در آیه (و ذا النون إذ ذهب مغاضبا فظنّ أنّ لن نقدر علیه) (سوره انبیاء: ۲۱، آیه ۸۷) به معنای یقین نیست؛ زیرا هیچ مسلمانی به ذهنش خطور نمی کند که حضرت یونس یقین داشت که خداوند بر او قدرت ندارد. (انباری، ابوبکر محمد

بن قاسم، الأضداد، ص ۴-۲)

همانطور که مشاهده نمودید ابن انباری با توجه به آگاهی از دو نکته دو برداشت متفاوت از آیات داشته است.

■ حرمت علیکم أمهاتکم

با عنایت به این مطلب که معنی ندارد طلب و نهی الهی به ذات أمهات تعلق گیرد بلکه احکام به افعال تعلق می گیرند؛ لذا در معنای آیه (حرمت علیکم أمهاتکم) (سوره نساء: ۴، آیه ۲۳) گفته می شود که استمتاع از آنان مورد طلب و نهی است نه ذات آنان، و به عبارت دیگر ادعا می شود که آیه ظهور در حرمت استمتاع دارد، چرا که حرمت ذات مادران معنا ندارد. (مغنی اللیب، باب پنجم، ذکر أماكن من الحذف)

■ ربّ السجن أحبّ إلیّ ممّا یدعوننی إلیه

در آیه (ربّ السجن أحبّ إلیّ ممّا یدعوننی إلیه) (سوره یوسف: ۱۲، آیه ۳۳) اگر لفظ «أحبّ» را به صورت اسم تفضل معنا کنیم؛ یعنی آنچه را که یوسف علیه السلام به آن دعوت شد (عمل منافی عفت) مورد محبت او بود، ولی زندان را بیشتر دوست می داشت. در حالی که ما به کمک اطلاعات و باورهای دینی خود، می دانیم پیامبر معصوم، و فکر ارتکاب گناه را نیز نمی کند، تا چه رسد به علاقه و محبت به آن.

برخی بدون توجه به این تالی فاسد آن را اسم تفضیل گرفته اند. (رک: مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۵۳؛ الکشاف، ج ۲، ص ۴۶۸). ولی گروهی که متوجه این تالی فاسد شده اند گفته اند که لفظ «أحبّ» از معنای اسم تفضیلی خارج شده است. (رک: المیزان، ج ۱۱، ص ۱۵۲ و ۱۵۳)

■ اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون

از آنجا که می دانیم یک شیء نمی تواند علت برای همان شیء باشد؛ لذا در آیه (اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون) (سوره بقره: ۲، آیه ۲۱) عبارت «لعلکم تتقون» را غایت برای «خلقکم» قرار می دهیم نه برای «اعبدوا»؛ زیرا تقوی همان عبودیت است؛ بنابراین این معنا ندارد که علت و غایت برای «اعبدوا» باشد. (مصطفی محمد عرفة الدسوقی، حاشیة الدسوقی علی مغنی اللیب، ج ۳، ص ۵۲۱)

■ وجوه یومئذ ناضرة* إلی ربها ناظرة

بسیاری از اهل سنت براساس آیه (وجوه یومئذ ناضرة* إلی ربها ناظرة) (سوره قیامت: آیه ۲۲ و ۲۳) معتقدند که خداوند در روز قیامت قابل رؤیت است (ابن عطیة، المحرر الوجیز، ج ۵، ص ۴۰۵؛ عبد الملک السعدی، شرح عقاید اهل سنت، ص ۱۰۹) اما با توجه به این که امامیه معتقدند که خداوند با چشم ظاهری قابل رؤیت و مشاهده نیست، در تفسیر آیه می گویند: در آیه مضاف به «رب» محذوف است، و آیه در اصل «إلی نعمة ربها» بوده است. (شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۱۹۸؛ فخر الدین الطریحی، مجمع

البحرین، ج ۳، ص ۴۹۷؛ علامه حلی، کشف المراد، ص ۲۹۷) و قرینه بر این حذف، حکم عقل است، گرچه قرائن لفظی دیگری نیز این امر را تاکید می کند؛ مانند: آیات (لن ترانی) (سوره اعراف: ۷، آیه ۱۴۳) و (لا تدرکه الأبصار و هو یدرک الأبصار) (سوره انعام: ۶، آیه ۱۰۳)

۷- ممارست زبانی

آشنایی با قواعد صرف، نحو، و بلاغت به تنهایی ما را در درک و فهم متون توانمند نمی سازد، بلکه آنچه که موجب می شود این دانش ها به ما کمک کنند، ممارست با زبان عربی است، بنابراین هر چه ارتباط فراگیران با متون عربی بیشتر شود، درک و فهم آن متون آسان تر خواهد شد، بر این اساس تلاش در جهت آسان سازی متون به واسطه فارسی کردن آنها آسیب جدی به ارتباط و انس با متون عربی وارد می کند، و نباید انتظار خود را از فراگیران بالا ببریم و از آنان توقع داشته باشیم که با فراگیری عمده ی درس ها به زبان فارسی، بتوانند دروس تخصصی همچون فقه و اصول و کلام و... را به زبان عربی متوجه، و در درک آنها با مشکل مواجه نشوند.

به نظر می رسد یا باید به شیوه آموزش پیشینیان باز گردیم و عمده متون را به زبان عربی فرا گیریم که با توجه به سیستم آموزشی نظام مقاطع، این امر مقدور نمی باشد، و یا اینکه فراگیران در هنگام آموزش در مقطع کارشناسی به یادگیری مکالمه عربی بپردازند، تا فهم و درک متون عربی برای آنان راحت تر شود.

نتیجه گیری

تردیدی وجود ندارد که اطلاع از علوم ادبی از جمله ابزارهای ضروری برای دستیابی به محتوای متون، و درک صحیح آنها می باشد و لیکن همانطور که اشاره شد تحقق این خواسته معلول عوامل دیگری نیز می باشد، که شاید مهم ترین آنها را بتوان ممارست زبانی و مهارت در تطبیق دانست، و منظور از تطبیق همانطور که اشاره شد، برخورد واقعی با متن، و تحلیل و تفسیر متون قرآنی، روایی، فقهی، تفسیری، و... می باشد، و اکتفاء به درس تجزیه و ترکیب ما را به مقصود نمی رساند، و به دلیل فارسی شدن بسیاری از متون، و نیز عدم مهارت کافی اساتید سایر دروس همچون فقه، اصول، تفسیر، کلام و... به مهارت های ادبی - صرفی، لغوی، نحوی، بلاغی و... - این امر محقق نمی شود، و تا زمانی که به همه عوامل تاثیرگذار توجه نشود، نباید از فراگیران درس نحو انتظار معجزه داشت.

فهرست منابع

۱. ابوبكر محمد بن قاسم انباري، الأضداد
۲. الأنصاري، ابن هشام، مغني اللبيب تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، مكتبة آية الله العظمى المرعشي، قم، ١٤٠٥ ق.
۳. (أنيس، ابراهيم، من أسرار اللغة
۴. الجاسم، محمود حسن، ١٤٢٨ ق، ص ٤٥ و ٤٦ (١٤٦)
۵. جرجاني، عبدالقاهر، دلائل الإعجاز في علم المعاني، تصحيح و تحقيق شيخ محمد عبده و سيد محمد رشيد رضا، چاپ اول، انتشارات دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٩ ق.
۶. جرجاني، ميرابوالفتح، تفسير شاهي
۷. حلي، حسن بن يوسف، كشف المراد، مقدمه و تعليق حسن زاده آملی، قم، موسسه نشر اسلامي، چاپ پنجم، ١٤١٥ ق.
۸. الدسوقي، مصطفى محمد عرفة، حاشية الدسوقي على مغني اللبيب، دار و مكتبة الهلال، بيروت، ٢٠٠٩ م.
۹. رازی، فخرالدين، مفاتيح الغيب (تفسير كبير) داراحياء التراث العربي، بيروت، ١٤٢٠ ق.
۱٠. زمخشري، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق التنزيل، الطبعة الثالثة، دارالكتب العربي، بيروت، ١٤٠٧ ق.
۱١. سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن، الإتقان في علوم القرآن، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، انتشارات رضی - بيداري - عزيزي، بی تا.
۱۲. سيوطي، جلال الدين عبد الرحمن، الأشباه و النظائر في النحو، المكتبة العصرية للطباعة و النشر، بيروت، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ ق - ١٩٩٩ م.
۱۳. سيوطي، جلال الدين عبد الرحمن، المزهرة في علوم اللغة، تصحيح محمد احمد جاذ الولي و علي محمد بجاوي و محمد ابوالفضل ابراهيم، انتشارات دارالجيل و دارالفكر، بيروت، بی تا.
۱۴. طباطبائي، سيد محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤١٧ ق.
۱۵. طبرسي، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ١٣٦٥ ش.
۱۶. طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين و مطلع النيرين، تحقيق، سيد احمد حسيني، چاپ سوم، كتاب فروشي مرتضوي، تهران، ١٣٧٥ ش.

۱۷. طوسی، محمد بن الحسن، **التبیان فی تفسیر القرآن**، تحقیق احمد قصیر عاملی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۱۸. طیب، سید عبدالحسین، **اطیب البیان فی تفسیر القرآن**، چاپ دوم، انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸.
۱۹. عکبری، ابوالبقاء عبدالله بن حسین ضریر، **املاء ما من به الرحمن من وجوه الإعراب و القرانات**، چاپ اول، انتشارات دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۳۹۹ق.
۲۰. فارابی، ابو ابراهیم اسحاق بن ابراهیم، **دیوان الأدب**، تحقیق احمد مختار عمر و ابراهیم انیس، انتشارات المطابع الأمیریة و انتشارات مجمع اللغة العربیة، قاهره، ۱۳۹۴ق.
۲۱. فرزانه، سید بابک، **بررسی متون تخصصی از جهت فن اعراب و ترجمه**
۲۲. قرشی، سید علی اکبر، **تفسیر احسن الحدیث**، چاپ سوم، بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۷۷.
۲۳. کاشانی، ملافتح الله، **منهج الصادقین فی إلزام المخالفین**، کتاب فروشی علمی، تهران، ۱۳۳۶ش.
۲۴. (**کراجکی، کنز الفوائد**،
۲۵. میبیدی، ابوالفضل، **کشف الاسرار و عدّة الأبرار**، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳.